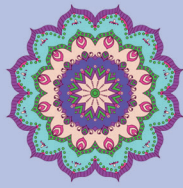


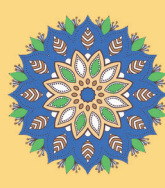
ماه کجا، روی دل آرای تو؟
 سرو کجا، قامت رعنائی تو؟...
 هم قدم قافله سالار عشق
 ساقی عشاق و علمدار عشق
 مشک پر از آب حیات به دوش
 طفل حقیقت ز کفت آبنوش



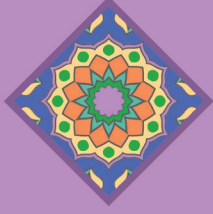
مژده، ای دل که مسیحا نفسی می آید
 که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید
 از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش
 زده ام فالای و فریادرسی می آید
 کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست
 این قدر هست که بانگ جرسی می آید...



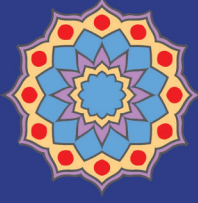
پیچیده در این دشت، عجب بوی عجیبی
 بوی خوشی از نافه آهوی نجیبی
 یا قافله ای رد شده بارش همه گلبرگ
 جامانده از آن قافله عطر گل سببی...
 این گل، گل صد برگ، نه هفتاد و دو برگ است
 لب تشنه و تنه است، چه مضمون غربیی...



شانه های مر تضی لرزید از این داغ سترگ
 مالک اشتر مگر از روی زین افتاده است؟
 عطر جنت در فضا پیچیده از هر سو، مگر،
 کاروان مُشک در میدان مین افتاده است؟
 دست بردارمان شاه تشنه کامان یافتند
 دست هایش را که دور از آستین افتاده است



یوسف کم گشته باز آید به کنعان غم مخور
 کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور
 دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نرفت
 دائما یکسان نباشد حال دوران غم مخور
 هان مشو نومید چون واقف نه ای از سرّ غیب
 باشد اندر پرده بازی های پنهان غم مخور



دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند
 واندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند
 بی خود از شمعش پر تو ذاتم کردند
 باده از جام تجلی صفاتم دادند
 هاتف آن روز به من مؤده این دولت داد
 که بدان جور و جفا صبر و ثباتم دادند



طلوع می کند آن آفتاب پنهانی
 ز سمت مشرق جغرافیای عرفانی
 دوباره پلک دلم می برد نشانه چیست؟
 شنیده ام که می آید کسی به مهمانی
 کسی که سبز تر است از هزار بار بهار
 کسی شگفت، کسی آن چنان که می دانی



کربلا در کربلا تکرار شد بار دگر
 ماه زیر خنجر شمر لعین افتاده است
 کوه آهن بر زمین افتاده یاران کاین چنین
 لرزه بر اندام کاخ ظالمین افتاده است
 سر جدا... پیکر جدا... این سر نوشت لاله هاست
 خاتم مُلک سلیمان بی نگین افتاده است



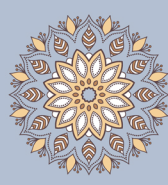
فقط به تربت اعلاّت سجده خواهیم کرد
که بنده ی تو نخواهد گذاشت هرجا سر
قسم به معنی «لا یمکن الفرار از عشق»
که پر شده است جهان از حسین سرتاسر
صدای آیه ی کفّ الرقیم می آید
بخوان! بخوان و مرا زنده کن مسیحا سر



رکاب آهسته آهسته ترک خورد و نگین افتاد
پر از یاقوت شد عالم، سوار از زین افتاد
دگرگون شد جهان، لرزید دنیا، زیر و رو شد خاک
دهمی که زینت دوش نبی روی زمین افتاد
خدایا هیچ زخمی بدتر از دلواپسی ها نیست
که چشمش سوی خیمه، لحظه های واپسین افتاد



نگاهم روبه روی تو بلا تکلیف می ماند
که از لبخند لبیزم، که از گریه فراوانم
به دریا می زنم، دریا ضریح توست غرقم کن
در این امواج پرشوری که من یک قطره از آنم
تماشا می شوی آیه به آیه در قنوت من
تویی شرط و شروط من اگر گاهی مسلمانم



سامرا! خانه محبوب من! از او چه خبر؟
از دل آرام من، از خوب من، از او چه خبر؟
رنگ و رو رفته شد آفاق، به دنیا برگرد
ما نخواهیم دعای فرج اما برگرد
هر کجا می نگرم رد عبورت پیدا است
کوچه در کوچه نشانی ظهورت پیدا است



هستی عالم همه از هست توست
خیر دو عالم همه در دست توست
بود همه از تو و بود تو لطف
غیبتت از ما و وجود تو لطف
خیز و ز رخساره بر افکن نقاب
ای خجل از سایه تو آفتاب...



سردار سرسپرده جولان عشق کیست؟
تنها امیر فاتح میدان عشق کیست؟
عشق است حسین و گوش به فرمان عشق کیست؟
روح دمیده در تن بی جان عشق کیست؟
علامه مفسر قرآن عشق کیست؟
«تفسیر آیه ها همه اسرار زینب است»



مژده، ای دل که مسیحا نفسی می آید
که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید
از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش
زده ام فالی و فریاد رسی می آید
کس ندانست که منزاگه معشوق کجاست
این قدر هست که بانگ جرسی می آید...



در ازل پر تو هست ز تجلی دم زد
عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
جلوای کرد رخت دید ملک عشق نداشت
عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد
بمدعی خواست که آید به تماشاگاه راز
دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد



می آیم از رهی که خطرها در او گم است
از هفت منزلی که سفرها در او گم است
در دی کشیده ام که دلم داغدار و است
داغی چشیده ام که جگرها در او گم است
با تشنگان چشمه اُحلی من العسل
نوشم ز شربتی که شکرها در او گم است



ای بهترین دلیل تبسم ظهور کن
فصل کبود خنده را مرور کن
چرخ بزن به سمت نگاه غریب ما
از کوچه های بی کسی ما عبور کن
ما زائر تبسم بارانی توایم
ما را به حق آینه ها، خیس نور کن..



به سویت آمده ام جذبه ای نهان با من
چه کرده ای مگر ای شور ناگهان با من؟
مگر ستاره مهرت طلوع کرده به دل
که در مدار تو افتاده کهکشان با من؟
نه من به پای زیارت دویده ام تنها
که رو به توست: زمین با من و زمان با من



شب بود و بارگاه تو چون خرمنی ز نور
می ریخت در نگاه زمین آبار طور..
عطر محبت تو در آفاق می نشست
آهنگ نور بر دل عشاق می نشست
از کوچه های خسته دلنگ تا شما
می آیم ای نهایت اُمید ما، شما!



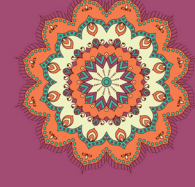
برگردای تو سل شب زنده دارها
پایان بده به گریه چشم انتظارها
از یک خروش ناله عشاق کوی تو
« حاجت روا شوند هزاران هزارها »
یک بار نیز پشت سرت را نگاه کن
دل بسته این پیاده به لطف سوارها..



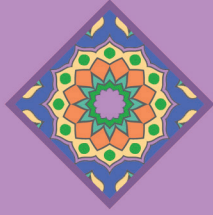
از یک سفر دور و دراز آمده انگار
این قاصدک آورده خبرهای زیادی
راهی است پر از شور، که می بینم از این دور
نی های فراوانی و سرهای زیادی
جز عشق بگو کیست که افروخته باشند
در آتش او خیمه و درهای زیادی



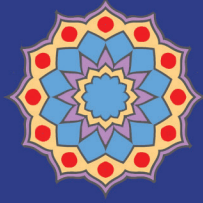
منم مسافر بی زاد و برگ و بی توشه
سلام من به تو، ای قبله گاه شش گوشه
سلام تشنه لب کشته میان دو رود
سلام خیمه جانت اسیر آتش و دود
بخوان که دل به نوایی دگر نمی بندم
که خورده تیر غمت بر دوازده بندم



این کمورت ها زلال روشنست را برده اند
بعد از این آینه منظر شو که چندان دیر نیست
می وزد آیین هنوز از خیمه های بی کسی
زیر باران دعا تر شو که چندان دیر نیست
آخرین «لیک» را باید در این میدان سرود
شعر خون را بیت آخر شو که چندان دیر نیست...



چشم ستاره در به در جستجوی ماه
بر روی نیزه دیده زینب گرفت راه
مبهوت می نمود به سرنیزه های نگاه
آتش کشید شعله ز دل تا کشید آه
کای جان پناه زینب و اطفال بی پناه
«راحت بخواب چونکه پرستار زینب است»



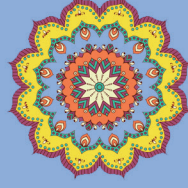
خورشید روی قله نی آشکار شد
کوچکترین ستاره سر شیر خوار شد
ناموس حق به ناقه عریان سوار شد
هشتاد و چهار خسته به هم هم قطار شد
زیباترین ستاره دنباله دار شد
«در این مسیر نور جلودار زینب است»



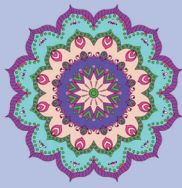
چه جمعه ها که یک به یک غروب شد، نیامدی
چه بغض ها که در گلو رسوب شد، نیامدی
خلیل آتشین سخن، تبر به دوش بت شکن
خدای ما دوباره سنگ و چوب شد، نیامدی
تمام طول هفته را به انتظار جمعه ام
دوباره صبح، ظهر نه، غروب شد نیامدی....



گل شمه ای از آیه تطهیر تو باشد
گر آینه در آینه تکثیر تو باشد
خود کیستی ای سوره کوثر که حسین
تا کربلا رفت که تفسیر تو باشد
بر سفره نان و نمکت دست علی هم
بر داشت نمک را که نمک گیر تو باشد...



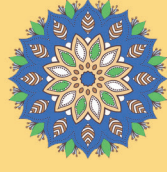
جاده و اسب مہیاست بیا تا برویم
کر بلا منتظر ماست بیا تا برویم
ایستاده ست به تفسیر قیامت زینب
آن سوی واقعه پیداست بیا تا برویم
دست عباس به خون خواهی آب آمده است
آتش معرکه پیداست بیا تا برویم



تو از آب می آمدی، مشک بر دوش
و من در تو غرق تماشا، ابوالفضل!
اگر دست می داد، دل می بردم
به دست تو از هر دو دنیا، ابوالفضل!
تو با غیرت و آب و دست بریده
قیامت به پا می کنی، یا ابوالفضل!



ای سایه سار ظهر گرم بی ترحم
جز سایه دستان تو جایی نداریم
تو آبروی خاکی و حیثیت آب
دریا تویی، ما جز تو دریایی نداریم
شمشیرها را گویبارند از سر بغض
از عشق، ما جز این تمنایی نداریم



کاش تا لحظه مردن به دلم غم باشد
محفل اشک برای تو فراهم باشد
روضه ات آب حیات است برایم، ای کاش
در دلم تا نفسی هست محرم باشد
آبرویی بده آن قدر که تا آخر عمر
تا سری هست فقط پیش شما خم باشد



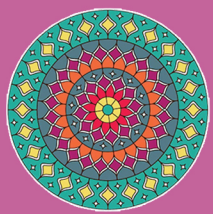
عشقم اگر عیست سر دارم آرزوست
من سر گذشت میثم تمام آرزوست
خرما فروختن بشود کارم آرزوست
رسوا شدن میانه ی بازارم آرزوست
«بالای دار از تو زخم جاریا علی»



من سینه چاک روی توام، کعبه نیز هم
گرم طواف کوی توام، کعبه نیز هم
من در نماز سوی توام، کعبه نیز هم
مدیون آبروی توام، کعبه نیز هم
«ای قبله گاه، کعبه ی سیاریا علی»



تا خنده آمد بر لب، تصنیف گفتند
تا اخم کردی صد غزل مانم نوشتند
عام تمامای آیت حق است اما
شان علی را آیت اعظم نوشتند
درد فراقش گرچه دردی بی مداواست
ذکر علی را نسخه مرهم نوشتند



زهر اگر حقیقت شب های قدر شد
در بین ماه ها، رمضان می شود علی
ذکر حسین آخر مجلس که می شود
دقت کنی دهان به دهان می شود علی
ذکر تمام گریه کنان می شود حسین
ذکر تمام سینه زنان می شود علی



ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شد
دل رمیده ما را رفیق و مونس شد
نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت
به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد
به بوی او دل بیمار عاشقان چو صبا
فدای عارض نسرین و چشم لرگس شد



مولای ما نمونه دیگر نداشته است
اعجاز خلقت است و برابر نداشته است
وقت طواف دور حرم فکر می کنم
این خانه بی دلیل ترک بر نداشته است
دیدیم در غدیر که دنیا به جز علی
آیینیه ای برای پیمبر نداشته است



به باغ خانه تو کوثری بهشتی بود
که بر ولای تو دل بسته بود صبح الست
در آن میانه که مستی کمال هستی بود
به دور سرمدی ات هر که مست شد پیوست
ز حجم غریب تو می گریست در خود چاه
از آن به چشمه چشمش همیشه آبی هست



در حلقه ی عشاق تو ای صبح صادق
بر هر لبی گل کرده «یا قدوس» ، «یا نور»
قرآن و صفت سوره سوره با شکوه است
«فرقان»، «نبأ»، «یوسف»، «قیامت»، «هل اتی»، «نور»
خوشبیدی و بر شانه ی خوشبید رفتی
فریاد می زد آسمان : «نور علی نور»

علیست مرغ حق و کعبه آشیانه اوست
حرم عشق پر از دانشین ترانه اوست
پس از گذشت زمانها هنوز گوش بشر
بنغمهای دل انگیز و عاشقانه اوست
زالال چشمه زمزم کجا و اشگ علی
صفای این حرم از گریه ششانه اوست



«امین» و «امن» و «مومن» آنقدر دنیا خطابت کرد
خدا طاقت نیاورد و سرانجام انتخابت کرد
برای هر سری از روشنایت سایه بان می خواست
که شب را پیش پایت سر برید و آفتابت کرد
حجاز و حنی زینا ندیده دل به حسن ات باخت
که بت ها را شکست و قبله ی دلها حسابت کرد

کعبه از راز جهان، راز خدا آگاه است
راز ایجاز خدا نقطه ی بسم الله است
کعبه افتاده به پایت، سر راحت سرمست
«پیرهن چاک و غزل خوان و صراحی در دست»
کعبه وقتی که در آغوش خودش یوسف دید
خود زلیخا شد و خود پیرهن صبر درید



آیه آیه همه جا عطر چنان می آید
وقتی از حسن تو صحبت به میان می آید
جبرئیلی که به آیات خدا مانوس است
بشنود مدح تو را با هیجان می آید
می رسی مثل مسیحا و به جسم کعبه
با نفس های الهی تو جان می آید

ماه فرو ماند از جمال محمد
سرو نباشد به اعتدال محمد
قدر فلک را منزلتی نیست
در نظر قدر با کمال محمد
شمس و قمر در زمین حشر نتابند
نور نتابند مگر از جمال محمد



امروز قلب عالم و آدم حرای توست
این کوه نور شاهد حرف خدای توست
اقرأ باسم ربک یا ایها الرسول
قرآن بخوان امین که همین آشنای توست
خورشید و ماه بین دو دست تو دل خوشند
یعنی تمام تکیه عالم عصای توست

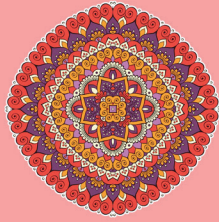


توحید محض، باعث ایجاد حیدر است
بالای عرش افضل اوراد حیدر است
آنکس که جام دست نبی داد حیدر است
زهر عروس خانه و داماد حیدر است
«ای در نگاه عشق، علمدار یا علی»



هر کس که دیدد اوج تور بال و پر فروخت
نهج البلاغه از نمک تو شکر فروخت
آنقدر غمزه های نگاهت، نظر فروخت
هر کس که دید سر به چگون زد جگر فروخت
«عشاق را تویی تو خریدار، یا علی»





جانم به فدای علی و قلب صبورش
بر عهد خودش بود و ننازید به زورش
دادند از آن کوچه غریبانه عبورش
در کوچه شکستند تمامی غرورش
جانم به لب آمد، علی و... خنده اعدا
من مات علی حب علی مات شهیدا



زهراست چراغ شب ظلمانی حیدر
زهراست طیب دال طوفانی حیدر
زهراست پریشان پریشانی حیدر
زهراست به هر معرکه قربانی حیدر
سر تا سر ذرات وجودش شده گویا
من مات علی حب علی مات شهیدا



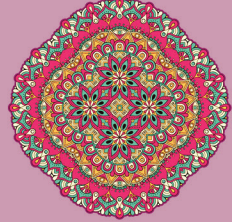
روح عبادات سلام علیک
مادر سادات سلام علیک
کعبه ی دال هاست سرایت هنوز
پشت سر ماست دعایت هنوز
سرو علی گرچه قدت خم شده
پشت ولایت ز تو محکم شده



ای ز نبی ر بوده دل، روی خدا نمای تو
وی ز علی گره گشا، دست گره گشای تو
روح دهی به قدسیان با نفست به هر نفس
دل برد از ملایکه ذکر خدا خدای تو
دارد نگفته ی دلت اشک شبانه ی علی
حرف دل علی بود گریه ی بی صدای تو



جمعه ها طبع من احساس تغزل دارد
ناخودآگاه به سمت تو تمایل دارد
یازده پله زمین رفت به سمت ملکوت
یک قدم مانده زمین شوق تکامل دارد
هیچ سنگی نشود سنگ صبور، تنها
تکیه بر کعبه بزن، کعبه تحمل دارد...



نشسته ام به راه تو به عشق یک نگاه تو
ز پیش چشم خسته ام چرا گذر می کنی
تو ای همای رحمت ای جهان به زیر سایه ات
چرا نظر به مرغی شکسته پر می کنی؟
نگر به خیل سائلان به سامرا و جمرکان
ز باب خانه ات چرا سری به در می کنی؟



ماه کجا، روی دل آرای تو؟
سرو کجا، قامت رعناي تو؟
همقدم قافله سالار عشق
ساقی عشاق و علمدار عشق
ای علم کفر نگون ساخته
پرچم اسلام بر افراخته



ای صبا حال مرا در غم دلدار بگو
من که افتاده ام از پار تو با یار بگو
ببر از جانب من جان به لب آمده را
ناله های دل آشفته آذر زده را
گو به آن قافله سالار که ای راحت جان
تیغ گلچین به کمین است میا سوی خزان



در کرمخانه ی حق سفره به نام حسن است
عرش تا فرش خدا رحمت عام حسن است
بی حرم شد که بدانند همه، مادری است
ورنه در زاویه ی عرش مقام حسن است
حرم و نام و وجودش همه شد وقف حسین
هرحسینه که بر پاست خیم حسن است



ما را نشانده اند سر سفره کریم
یکباره خوانده اند سر سفره کریم
از عرش هم تمام ملائک یکی یکی
گیسو فشانده اند سر سفره کریم
از بس کریم بود که انگشت بر دهن
یک عده مانده اند سر سفره کریم



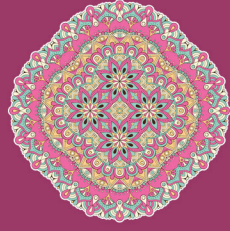
تو آمدی که سوره ی کوثر بیاوری
تو آمدی برای علی بال و پر شوی
تو آمدی که مادری ات را نشان دهی
تو آمدی که مادر کل بشر شوی
معنای اصل ام اییها فقط تویی
تو آمدی که باعث فخر پدر شوی



زهر! اگر نبود خدا مظهری نداشت
توحید انعکاس نمایان تری نداشت
جز در مقام عالی زهر! فنا شدن
ملک وجود فلسفه دیگری نداشت
حتی بهشت با همه نهرهای خود
چنگی به دل نمی زد اگر کوثری نداشت



خوشا دردی! که درمانش تو باشی
خوشا راهی! که پایش تو باشی
خوشا چشمی! که رخسار تو ببیند
خوشا ملکی! که سلطانش تو باشی
خوشا آن دل! که دلدارش تو گردی
خوشا جانی! که جانانش تو باشی



دل رسیده شبیه کبوتری خسته
ز صحن قدس تو پر می کشد امام غریب
نگاه تشنه گواهی دهد که کار آخر
ز جام عشق تو سر می کشد امام غریب
فدای سینه سوزان زهر خورده تو
که سخت آه جگر می کشد امام غریب



همه عمر بر ندارم سر از این خمار مستی
که هنوز من نبودم که تو در دم نشستی
تو نه مثل آفتابی که حضور و غیبت افتد
دگران روند و آیند و تو همچنان که هستی
دل دردمند ما را که اسیر تست یارا
به وصال مرهمی نه، چو به انتظار خستی



چه جمعه ها که یک به یک غروب شد نیامدی
چه بغض ها که در گلو رسوب شد نیامدی
خلیل آتشین سخن، تبر به دوش بت شکن
خدای ما دوباره سنگ و چوب شد نیامدی
تمام طول هفته را در انتظار جمعه ام
دوباره صبح، ظهر، نه غروب شد نیامدی



ماه کجا، روی دل آرای تو؟
 سرو کجا، قامت رعنائی تو؟
 هم قدم قافله سالار عشق
 ساقی عشاق و علمدار عشق
 مشک پر از آب حیات به دوش
 طفل حقیقت ز کفت آبنوش



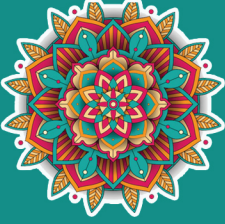
مژده، ای که مسیحا نفسی می آید
 که ز انفس خوشش بوی کسی می آید
 از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش
 زده ام قالی و فریادرسی می آید
 کس ندانست که منزله معشوق کجاست
 این قدر هست که بانگ جرسی می آید...



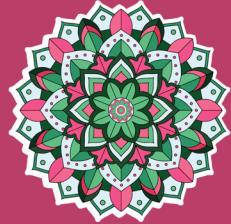
پیچیده در این دشت، عجب بوی عجیبی
 بوی خوشی از نافه آهوی نجیبی
 یا قافله ای رد شده بارش همه گلبرگ
 جامانده از آن قافله عطر گل سببی...
 این گل، گل صد برگ، نه هفتاد و دو برگ است
 لب تشنه و تنهاس، چه مضمون غریبی...



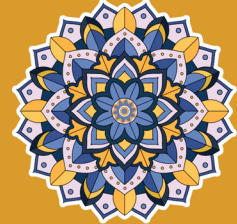
شانه های مرتضی لرزید از این داغ سترگ
 مالک اشتر مگر از روی زین افتاده است؟
 عطر جنت در فضا پیچیده از هر سو، مگر،
 کاروان مُسک در میدان مین افتاده است؟
 دست بردامان شاه تشنه کامان یافتند
 دست هایش را که دور از آستین افتاده است



ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شد
 دل رمید ما را رفیق و مونس شد
 نگار من که به مکتب زلفت و خط نبوشت
 به غمزه مسئله آموز صد مدرّس شد
 به بوی او دل بیمار عاشقان چو صبا
 فدای عارض نسرین و چشم زنگس شد



مولای ما نمونه دیگر نداشته است
 اعجاز خلقت است و برابر نداشته است
 وقت طواف دور حرم فکر می کنم
 این خانه بی دلیل ترک بر نداشته است
 دیدیم در غدیر که دنیا به جز علی
 آیینی ای برای پیمبر نداشته است



به باغ خانه تو کوثری بهشتی بود
 که بر ولای تو دل بسته بود صبح الـست
 در آن میانه که مستی کمال هستی بود
 به دور سرمدی ات هر که مست شد پیوست
 ز حجم غریت تو می گریست در خود چاه
 از آن به چشمه چشمش همیشه آبی هست



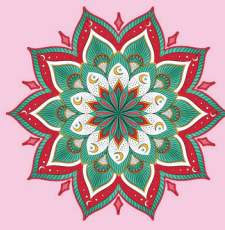
در حلقه ی عشاق تو ای صبح صادق
 بر هر لبی گل کرده «یا قدوس» ، «یا نور»
 قرآن وصفـت سوره سوره با شکوه است
 «فلقان» ، «نبأ» ، «یوسف» ، «قیامت» ، «هل اتی» ، «نور»
 خورشیدی و بر شانه ی خورشید رفتی
 فریاد می زد آسمان : «نور علی نور»



فقط به تربت اعلاّت سجده خواهیم کرد
 که بنده ی تو نخواهد گذاشت هر جا سر
 قسم به معنی «لا یمکن الفرار از عشق»
 که پر شده است جهان از حسین سر تاسر
 صدای آیه ی کهف الرقیم می آید
 بخوان! بخوان و مرا زنده کن مسیحا سر



رکاب آهسته آهسته ترک خورد و نگین افتاد
 پر از باقوت شد عالم، سوار از روی زمین افتاد
 دگرگون شد جهان، لرزید دنیا، زیر و رو شد خاک
 دمی که زینت دوش نبی روی زمین افتاد
 خدایا هیچ زخمی بدتر از دلواپسی ها نیست
 که چشمش سوی خیمه، لحظه های واپسین افتاد



نگاهم روبه روی تو بلا تکلیف می ماند
 که از لبخند لبیزم، که از گریه فراوانم
 به دریا می زنم، دریا ضریح توست غرقم کن
 در این امواج پرشوری که من یک قطره از آنم
 تماشا می شوی آیه به آیه در قنوت من
 تویی شرط و شروط من اگر گاهی مسلمانم



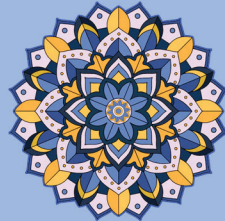
سامرا! خانه محبوب من! از او چه خبر؟
 از دل آرام من، از خوب من، از او چه خبر؟
 رنگ و رو رفته شد آفاق، به دنیا برگرد
 ما نخواهیم دعای فرج اما برگرد
 هر کجا می نگرم رد عبورت پیدا است
 کوجه در کوجه نشانی ظهورت پیدا است



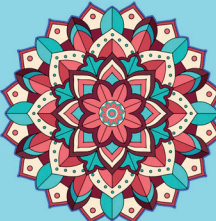
«امین» و «امن» و «مومن» آنقدر دنیا خطابت کرد
 خدا طاقت نیاورد و سرانجام انتخابت کرد
 برای هر سری از روشنایت سایه بان می خواست
 که شب را پیش پایت سر برید و آفتابت کرد
 حجاز وحشی زیبا ندیده دل به حسن ات باخت
 که بت ها را شکست و قبله ی دلها حسابت کرد



آیه آیه همه جا عطر چنان می آید
 وقتی از حسن تو صحبت به میان می آید
 جبرئیلی که به آیات خدا مانوس است
 بشنود مدح تو را با هیجان می آید
 می رسی مثل مسیحا و به جسم کعبه
 با نفس های الهی تو جان می آید



ماه فرو ماند از جمال محمد
 سرو نباشد به اعتدال محمد
 قدر فلک را کمال و منزلتی نیست
 در نظر قدر با کمال محمد
 شمس و قمر در زمین حشر نتابند
 نور نتابد مگر از جمال محمد



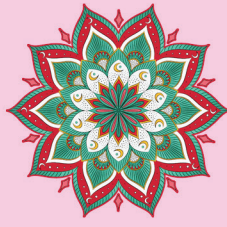
امروز قلب عالم و آدم حرای توست
 این کوه نور شاهد حرف خدای توست
 اقرأ باسم ربک یا ایها الرسول
 قرآن بخوان امین که همین آشنای توست
 خورشید و ماه بین دو دست تو دل خوشند
 یعنی تمام تکیه عالم عصای توست



چه ساختار قشنگی شکسته است خدا
 درون قالب شش گوشه یک غزل دارد
 بگو چه شد که من اینقدر دوست دارم؟
 بگو محبت ما ریشه در ازل دارد
 غلامتان به من آموخت در میانه ی خون
 که ، روسپاهی ما نیز راه حل دارد



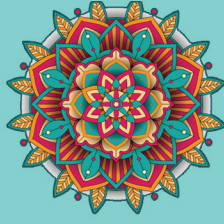
خوشا به حال خیالی که در حرم مانده
 و هر چه خاطره دارد از آن محل دارد
 به یاد چایی شیرین کربلایی ها
 لبم حلاوت «حلی من العسل» دارد
 چه ساختار قشنگی شکسته است خدا
 درون قالب شش گوشه یک غزل دارد



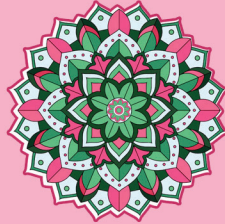
کعبه می رفت در دل محراب
 لحظه ی گریه ی اذان شده بود
 شوق دیدار حضرت زهرا
 در نگاه علی عیان شده بود
 ناگهان آسمان ترک برداشت
 فرق خورشید خون فشان شده بود



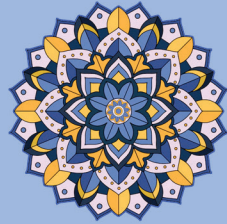
نمی دانم چرا این قدر با من مهربانی تو
 نمی دانم کنارت میزبانم یا که مهمانم
 به دریا می زنم، دریا ضریح توست غرقم کن
 در این امواج پرشوری که من یک قطره از آنم
 تماشا می شوی آیه به آیه در قنوت من
 تویی شرط و شروط من اگر گاهی مسلمانم



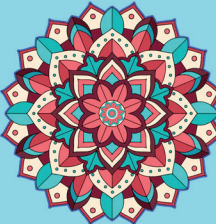
تو آمدی و بهشت برین مکه شدی
 اما آنمه بودی امین مکه شدی
 گل از جمال تو الهام شاعرانه گرفت
 محمدی شد و نام تو را بهانه گرفت
 چه عطر دامنه داری چه شوق لبریزی
 عجب ادامه زبیا و حیرت انگیزی



نقاره می زنند... چه شوری به پا شده است؟
 نقاره می زنند... که حاجت روا شده است؟
 هنگامه تقرب حبل الوريد شد
 آن کس که داشت نذر شهادت شهید شد..
 عشاق دوست غسل زیارت به خون کنند
 سرمست عطر یار، هوای جنون کنند



مشک برداشت که سیراب کند دریا را
 رفت تا تشنگی اش آب کند دریا را
 آب روشن شد و عکس قمر افتاد در آب
 ماه می خواست که مهتاب کند دریا را
 کوفه شد، علقمه شق القمری دیگر دید
 ماه افتاد که محراب کند دریا را



رسید صاعقه و شیشه گلاب شکست
 شب از در آمد و پهلوی آفتاب شکست
 چه شعله بود که از شش جهت به باغ افتاد
 چه ز مهریرو، که در چشم غنچه خواب شکست
 ورق ورق نفس آیه های قرآن سوخت
 حرم امن دعا های مستجاب شکست



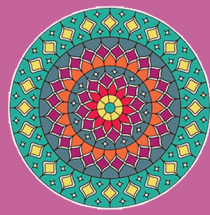
فقط به تربت اعلاّت سجده خواهم کرد
که بنده‌ی تو نخواهد گذاشت هر جا سر
قسم به معنی «لا یمکن الفرار از عشق»
که پر شده است جهان از حسین سر تاسر
دل‌م هوای حرم کرده است می دانی
دل‌م هوای دو رکعت نماز بالا سر



در خانه زهرا همه معراج نشینند
آنجا که به جز چادر او نیست گلیمی
ای کاش در این بیت بسوزم که شنیدم
می سوخت حریم دل مولا چه حریبی
آتش مزین آتش در و دیوار دلش را
جز فاطمه در قلب علی نیست مقیمی



آتش دانی به جان مؤمنین افتاده است
گویا از اسب، کوهی بر زمین افتاده است
شانه‌های مرتضی لریزید از این داغ سترگ
مالک اشتر مگر از زین افتاده است؟
سر جدا... پیکر جدا... این سر نوشت لاله‌هاست
خاتم مُلک سلیمان بی نگین افتاده است



افتاده در این راه، سپرهای زیادی
یعنی ره عشق است و خطرهای زیادی
از یک سفر دور و دراز آمده انگار
این قاصدک آورده خبرهای زیادی
راهی است پر از شور، که می‌بینم از این دور
نی‌های فراوانی و سرب‌های زیادی



اراده کن که جهانی به شوق راه بیفتد
به سینه همه، آن شور دل‌بخواه بیفتد
پیاپی همه پا در رکاب عشق تو باشند
و سایه علمت بر سر سپاه بیفتد
بجوشد از دل سنگش هزار چشمه زمزم
نگاهتان که به هر سنگ رو سیاه بیفتد



چيست اين چيست كه از دشت جنون مي جوشد؟
گل به گل، از رد اين قافله خون مي جوشد..
كيست اين كيست كه در هلهله شوري دارد؟
شيشه وار، آينه دل، سنگ صوري دارد..
ماجرائي ست كه كس شرخي از آن نشنیده‌ست
كسي از مأذنه تيغ، اذان نشنیده‌ست



ای بهترین دلیل تبسم ظهور کن
فصل کبود خنده ما را مرور کن
چرخ بزن به سمت نگاه غریب ما
از کوچه‌های بی کسی ما عبور کن
روح زمین کبود شب و دشنه است و ظلم
ما را برای چیدن ظلمت جسور کن



تو ای تجلی عصمت! ظهور خواهی کرد
به جام لاله، شراب ظهور خواهی کرد
تو صبح روشن عشقی که با تبسم خود
جهان شب‌زده را غرق نور خواهی کرد
به یک نگاه تو دل‌ها به هم شود نزدیک
به یک اشاره که از راه دور خواهی کرد



آه ای مدینه، شهر رسول امین سلام
 مادر سلام، عطر گل یاسمین سلام
 برگشته ام بدون برادر، از این سفر
 برگشته ام شکسته و اندوهگین، سلام
 از راه دور آمده ام با غمی بزرگ
 سوغات کر بلاست برایت همین سلام



داغ تو در سراچه قلبم چه می کند؟
 در این فضای کم غم عالم چه می کند؟
 دل موکبی ست وقف پذیرایی از غمت
 در موکبم امیر دو عالم چه می کند؟
 در قتلگاه تو دل درندگان شکست
 تنهایی تو با دل آدم چه می کند؟..



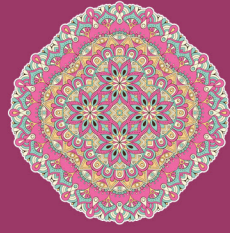
ای آفتاب صبر کن این آخرین شب است
 این آخرین شبانه آرام ز رینب است
 این نازدانه ها که در آغوش مادرند
 در دست باد، بعد تو گل های پیرند
 بعد از تو در محاصره شعله ها و خار
 گل های پیربند به میدان کارزار



با فرق شکسته، دل خون، چهره زرد
 از مسجد کوفه باز می گردد مرد
 تا صبح تمام کودکان می فهمند
 آن نان و رطب را چه کسی می آورد



دلا بسوز که سوز تو کارها کند
 نیاز نیم شبی دفع صد بلا کند...
 تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار
 که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند
 ز بخت خفته ملولم، بُوَد که بیداری،
 به وقت فاتحه صبح یک دعا بکند



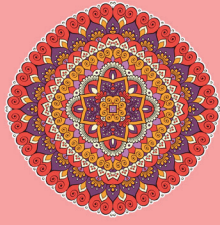
مژده، ای دل که مسیحا نفسی می آید
 که ز انقباس خوشش بوی کسی می آید
 از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش
 زده ام فالای و فریادری می آید
 کس ندانست که منزله معشوق کجاست
 این قدر هست که بانگ چرسی می آید...



دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند
 و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند
 من اگر کامروا گشتم و خوش دل چه عجب
 مستحق بودم و این ها به زکاتم دادند
 هاتف آن روز به من مژده این دولت داد
 که بدان جور و جفا صبر و ثباتم دادند



یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور
 کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور
 ای دل غمدیده حالت به شوه دل بد مکن
 وین سر شوریده باز آید به سامان غم مخور...
 دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نرفت
 دایما یکسان نباشد حال دوران غم مخور



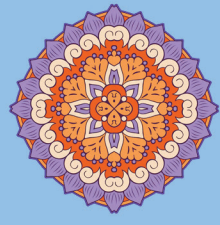
در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم
بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم
به وقت صبح قیامت که سر ز خاک بر آرم
به گفت و گوی تو خیزم به جست و جوی تو باشم..
می بهشت نوشم ز دست ساقی رضوان
مرا به باده چه حاجت که مست روی تو باشم



گریه می کنم تو را، بادو چشم داغدار
گریه می کنم تو را، مثل ابر بی قرار
گریه می کنم تو را، مثل چشمه، مثل رود
ای شکفتن فصیح، ای نجات بهار!
پیش چشم روزگار، کربلای خون توست
ای حماسه شگفت، ای شکوه پایدار!



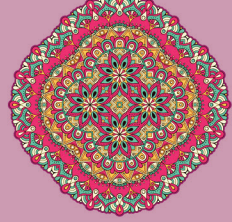
الهی اکبر از تو اصغر از تو
به خون آغشتگانم یکسر از تو
اگر صد بار دیگر بایدم کشت
حسین از تو، سر از تو، خنجر از تو



رکاب آهسته آهسته ترک خورد و نگین افتاد
پر از باقوت شد عالم، سوار از روی زین افتاد
دگرگون شد جهان، لرزید دنیا، زیر و رو شد خاک
دمی که ز زینت دوش نبی روی زمین افتاد
پس از بی مهری دریا، قیسۃ القلب شد آتش
به جان دودمان رحمة للعالمین افتاد



مشنوای دوست که غیر از تو مرا یاری هست
یا شب و روز به جز فکر توام کاری هست
به کمند سر زلفت نه من افتادم و بس
که به هر حلقه موییت گرفتاری هست
هر که عییم کند از عشق و ملامت گوید
تا ندیده ست تو را بر منش انکاری هست..



آماده اند، گوش به فرمان، یکی یکی
تا جان نهند بر سر پیمان یکی یکی
روح تغزل اند، شکوه قصیده اند
شمشیر می کشند غزل خون یکی یکی
از دست می روند عزیزان و... خیمه ها،
کم کم شده ست کلبه احزان یکی یکی



پیش چشم همه دست پسر بنت اسد
بین دست پسر آمنه بالا می رفت
گفت: این بار به پایان سفر می گویم
بارها گفته ام و بار دگر می گویم
راز خلقت همه پنهان شده در عین علی ست
که کشان ها نخی از وصله نعلین علی ست



دلا بسوز که سوز تو کارها بکند
نیاز نیم شبی دفع صد بلا بکنند...
ز ملک تا ملکوتش حجاب بردارند
هر آن که خدمت جام جهان نما بکند
طیب عشق مسیحادم است و مشفق لیک
چو درد در تو نبیند که را دوا بکند



هر آن که جانب اهل خدا نگه دارد
خداش در همه حال از بلا نگه دارد
حدیث دوست نگویم مگر به حضورت دوست
که آشنا سخن آشنا نگه دارد
دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای
فرشته‌ها به دو دست دعا نگه دارد



ای دل غمدیده حالت به شود دل بد مکن
وین سر شوریده باز آید به سامان غم مخور...
دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نرفت
دائما یکسان نباشد حال دوران غم مخور
گر چه منزل بس خطرناک است و مقصد بس بعید
هیچ راهی نیست کان را نیست پایان غم مخور...



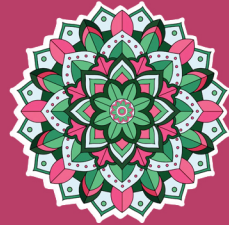
هر آن که جانب اهل خدا نگه دارد
خداش در همه حال از بلا نگه دارد
دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای
فرشته‌ها به دو دست دعا نگه دارد
گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان
نگاه‌دار سر رشته تا نگه دارد



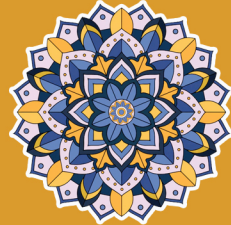
هان مشو نومید چون واقف نه‌ای از سرِ غیب
باشد اندر پرده بازی‌های پنهان غم مخور
ای دل او سیل فنا بنیاد هستی بر کند
چون تو را نوح است کشتیبان ز طوفان غم مخور
در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم
سرزنش‌ها گر کند خار مغیلان غم مخور



ماه فرو مانند از جمال محمد
سر و نباشد به اعتدال محمد
قدر فلک را کمال و منزلتی نیست
در نظر قدر با کمال محمد
وعده دیدار هر کسی به قیامت
لیله اسری شب وصال محمد



ای بار ناگزیر که دل در هوای توست
جان نیز اگر قبول کنی هم برای توست
غوغای عارفان و تمنای عاشقان
حرص بهشت نیست که شوق لغای توست
گر تاج می‌دهی، غرض ما قبول تو
ور تیغ می‌زنی طلب ما رضای توست...



از جهانی که پر از تیرگی ما و من است
می‌گریم به هوایی که پر از زیستن است
به همان جا که در آن باد صبا بسته دخیل
به عبایی که پر از رایحهٔ پنج تن است
چه خراسان چه مدینه چه عراق و چه دمشق
هر کجا پرچم روضه‌ست همان جا وطن است



بیا سنگینی بار گناه‌ها را نبین امشب
مقدر کن برام بهترین‌ها را همین امشب
تمام عمر با خود، گرمِ جنگی تن به تن بودم
به دیدارت می‌آیم از جدالی سهمگین امشب
پناه من همین سجاده و تسبیح و قرآن است
نگاهی کن به این درمائهٔ گوشه‌نشین امشب